

# تجربه‌های سیاستی تولید «علم اجتماعی اسلامی» در ایران پس از انقلاب

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۱ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۴/۰۹

مهدی جمشیدی\*

## چکیده

هدف این مقاله بازخوانی و تحلیل تاریخی تجربه‌های سیاستی در تولید علم اجتماعی اسلامی پس از انقلاب است. برای این منظور این تجربه‌ها به سه بخش تقسیم شده‌اند: بخش اول مربوط به دهه نخست انقلاب است که انقلاب فرهنگی در آن واقع شد. بخش دوم مربوط به دهه‌های دوم و سوم انقلاب می‌شود که در آنها جریان‌های معرفتی رقیب و معارض، پیشروی کردند و تولید علم اجتماعی اسلامی به حاشیه رفت و بخش سوم بازه دهه چهارم انقلاب که حرکتی جدید و جدی در این باره شکل گرفت و تا کنون نیز ادامه دارد. پرسش اصلی این است که تجربه‌های سیاستی تولید علم اجتماعی اسلامی در

\* عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. m.jamshidi.60@gmail.com

ایران پس از انقلاب چه هویت و سرگذشتی داشته‌اند؟ نگارنده در چهارچوب روش مطالعه تاریخی و از چشم‌اندازی تحلیلی به این مسئله پرداخته است. در نهایت مشخص شده است تجربه‌های سیاسی تولید «علم اجتماعی اسلامی» در ایران پس از انقلاب، واجد چهار ویژگی بوده‌اند: نخست اینکه همواره دچار چالش‌های ساختاری و رسمی بوده‌اند و این امر، بازدارندگی جدی ایجاد کرده است. دوم آنکه در راستای یکدیگر نبوده و اغلب، حالت انباشتی نداشته، بلکه بیشتر از نقطه صفر آغاز شده‌اند یا جهت‌گیری روشی متفاوتی در آنها انتخاب شده است. سوم اینکه از یک نقشه راه کلان و معرفتی که اضلاع و جوانب این حرکت را تعیین کند، برخوردار نبوده‌اند. چهارم آنکه نقص‌های عملیاتی به‌خصوص از لحاظ مدیریتی و تدبیری، کار را با مانع رویه‌رو کرده است.

**واژگان کلیدی:** سیاست‌گذاری علوم انسانی، علم اجتماعی غربی، تجربه‌های سیاسی، اسلام، تولید علم اجتماعی اسلامی، ایران پس از انقلاب.

### مقدمه

اگر انقلاب اسلامی ایران را یک واقعه سیاسی محض و مبتنی بر جابه‌جایی حاکمان یا حداکثر دگرگونی نوع حکومت قلمداد کنیم، نباید انتظار داشته باشیم که این انقلاب در جهان علم تغییری ایجاد کند و گونه دیگری از علم را پدید آورد؛ بلکه در بهترین حالت، ممکن است چنین انقلابی -که فقط دلالت سیاسی دارد و از معادلات و مناسبات سیاسی فراتر نمی‌رود- در شتاب یا کندی روند تولید علم، مؤثر افتد و پاره‌ای تغییرها را



ایجاد کند. حتی اگر این ادعا درباره هر انقلابی صادق باشد، قابل تطبیق بر «انقلاب ایران» نیست؛ چراکه این انقلاب از اساس و به‌روشنی ماهیت فرهنگی و معرفتی داشته است؛ یعنی خواسته‌های نیروهای انقلابی، جنس و سنخ فرهنگی و معرفتی داشت. آری، شعار و اندیشه اصلی، عبارت بود از برقراری حکومت اسلامی و حکومت عدل علوی؛ در عین حال ذهنیت نیروهای انقلابی آکنده از آموزه‌هایی بود که نشان می‌داد مردم از افقی بسیار بلند و وسیع به وضع تاریخی خود نگریسته و خواهان استقرار نظم اجتماعی متفاوتی در لایه‌ها و ساحات مختلف زندگی خویش هستند. بر این اساس بجا و رواست که انتظار داشته باشیم این انقلاب، تحولات و دگرگونی‌های چشمگیری در عرصه علم و دانش ایجاد کند و موقعیت و منزلت معرفتی ایران را تغییر دهد.

یکی از معارف و آموزه‌هایی که به ایجاد و وقوع انقلاب اسلامی کمک کرد و توده‌های مردم را در راستای خویش بسیج نمود، نظریه «بازگشت به خویشتن» بود. طی دو دهه پیش از انقلاب یعنی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی - اغلب یا همه فعالان فکری انقلاب، در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خویش، همواره بر آفت «غرب‌زدگی» و «ازخودبیگانگی» تأکید می‌کردند و بر این باور بودند از دوره مشروطه به این سو، ایرانیان و جامعه ایران در اثر تهاجم فرهنگی و معرفتی غرب، از خویشتن اصلی خود فاصله گرفته و با تاریخ بومی و خودی، بیگانه شده است. آنان معتقد بودند باید جامعه را نسبت به این آسیب فرهنگی و بیماری فکری آگاه کرد و به



واسطهٔ ایجاد همین «خودآگاهی»، حیات بومی و مؤمنانه و سبک زندگی ایرانی و اسلامی را به آن بازگرداند. اگر چنین شود و جامعه در این مدار بیفتد، وقوع «انقلاب» نیز قهری خواهد بود؛ چنان‌که مرتضی مطهری در کتاب نهضت‌های اسلامی در صد سالهٔ اخیر می‌گوید: نیروهای فکری و مغزهای اندیشندهٔ انقلاب در طول این دو دهه، از عهدهٔ انجام این برنامه برآمدند و توانستند جامعهٔ ایران را به سطحی از خودآگاهی تاریخی و معرفتی سوق دهند؛ به گونه‌ای که مردم احساس کردند که بر اثر استعمار غربی و استبداد داخلی، استقلال و زندگی متمایز خویش را از دست داده و بر اثر سیاست‌های فرهنگی و معرفتی حکومت پهلوی، تمام ساختارها و اندوخته‌ها و ذخایر بومی‌شان در معرض فروپاشی قرار گرفته است. چنین شد که انقلاب و انقلابی‌گری برای توده‌های مردم ایران، موضوعیت و اهمیت یافت و سیل خروشان انقلاب در همه جا به حرکت درآمد و حکومت پهلوی را با خود برد. بر مبنای این تحلیل، پس از انقلاب که جامعهٔ ایران، خویش را یافته بود و می‌کوشید نسبت به تمدن غربی، استقلال و تشخص یابد، در ساحت علم و دانش نیز به خود آمد و راه استقلال از تمدن غربی و بنیان‌نهادن دانش‌های بومی و علوم درون‌زا را در پیش گرفت.

آشکارترین و نمایان‌ترین تحولات دانشی پس از انقلاب، معطوف به علوم طبیعی و فنی است. ایران که پیش از انقلاب در عرصه‌های مختلف این علوم، وابسته، مصرف‌کننده و دنباله‌رو بود و جز سرهم‌بندی و گرت‌برداری، هنر و قابلیت‌نی نداشت، پس از انقلاب، اولین گام‌های تولید و



خلاقیت را برداشت و توانست در کوتاه‌مدت، بزرگ‌ترین تحولات دانشی را پدید آورد؛ به طوری که در مقایسه با دوره قبلی، می‌توان از تعبیر «انقلاب علمی» یا «جهش دانشی» استفاده کرد و این تعبیر را به برخی پیشرفت‌های علمی نسبت داد. این اتفاق در حالی بود که ایران در تمام دوران پس از انقلاب، همواره در تحریم و بایکوت به سر می‌برده و مانند کشورهای دیگر، دسترسی‌ها و تبادلات عادی نداشته است. از طرف دیگر باید جنگ تحمیلی هشت‌ساله را نیز به آن افزود. از جمله باید در حوزه دانش پزشکی، علوم هسته‌ای، صنایع دفاعی مانند موشک‌سازی و فناوری‌های بالا به‌قطع، سخن از جهش علمی گفت و کارنامه انقلاب را در این باره ستود.

در شاخه دیگر علوم، یعنی «علوم انسانی» نمی‌توان این‌گونه سخن گفت و به دستاوردهای گسترده و آن‌چنانی اشاره کرد. آری، به‌راستی در دوره تاریخی پس از انقلاب و در قالب «انقلاب فرهنگی»، «موج جدی و عمیقی» شکل گرفت که معطوف به «خروج از عالم علوم انسانی غربی» و «تولید علوم انسانی اسلامی» شود؛ اما این موج نباید به دلایلی از حرکت مؤثر و پهن‌دامنه باز می‌ایستاد. امام خمینی<sup>ع</sup> که خود «ستاد انقلاب فرهنگی» را تشکیل داده و یکی از وظایف آن را ایجاد «تحول در علوم انسانی» دانسته بود، هرچند نیروهای دانشگاهی را توصیه به استمداد از حوزه‌های علمی در زمینه علوم انسانی کرده و خواهان ایجاد علوم انسانی بود، چون به‌خوبی می‌دانست این روند، دست کم «دو دهه» به طول خواهد



انجامید، با «بازگشایی دانشگاه‌ها» موافقت کرد. از طرف دیگر طرح معرفتی محمّدتقی مصباح یزدی نیز که برنامه عملیاتی حوزه برای تولید علوم انسانی اسلامی بود، بر اثر فشارها و کارشکنی‌های نیروهای نفوذی و دگراندیش، بیش از یک سال ونیم ادامه نیافت. جاری‌شدن روند آموزش در دانشگاه‌ها، تعطیل‌شدن برنامه پژوهشی و تولیدی آیت‌الله مصباح یزدی درگیری بسیار زیاد حاکمیت و نیروهای انقلابی در دفاع مقدّس، شکل‌گیری موج ترور شخصیت‌های فکری انقلاب و... همگی در کنار یکدیگر این روند را با اختلال جدی مواجه ساخته و از شتاب، انگیزه و قدرت آن کاستند. مصباح یزدی می‌گوید: در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه قرار بود عده‌ای از استادان دانشگاه با استادان حوزه همکاری کنند؛ زیرا بخشی از کار، مربوط به علوم اسلامی و قسمتی دیگر، مربوط به علوم انسانی بود؛ اما وقتی دانشگاه‌ها باز شدند، دیگر این روند را ادامه ندادند؛ چراکه نه فرصت داشتند و نه انگیزه‌ای قوی. علاوه بر این مسائل دیگری مانند جنگ تحمیلی نیز موجب گردید این برنامه به جایی نرسد (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، در: <http://mesbahyazdi.ir/node/6330>، ۱۳۹۵). در این میان، این آیت‌الله خامنه‌ای هر از گاهی اشاراتی در این زمینه می‌کرد و هشدارها و انذارهایی می‌داد؛ اما فضای سرد حاکم بر نیروهای فکری مانع شد که موج اولیه دوباره بازسازی شود و به حرکت درآید. فضای پیچیده پس از فتنه سال ۸۸، پیامدها، دلالت‌ها و مقاصد بسیار فراتر از مقولات سیاسی و انتخاباتی داشت. پس از آن دوره دوباره آیت‌الله خامنه‌ای به صحنه نقادی و



هشداردهی آمد و علوم انسانی غربی را در جایگاه متهم نشاناد و تصریح کرد که با آموزش رسمی و گسترده علوم انسانی غربی در دانشگاه‌ها، جبهه دشمن را متراکم و نیروهای خودی را به دشمن تبدیل می‌کنیم. این حساسیت دقیق و بجا از آن هت بود که علوم انسانی غربی به علت هویت سکولار و الحادی‌اش تجویزها و توصیه‌هایی داشت که در مقابل گفتمان انقلاب اسلامی قرار می‌گرفت و انقلاب نیز نمی‌توانست در درون خویش و به طور رسمی «دیگری دانشی و معرفتی» خود را بازتولید و تکثیر کند. این هشدار و هشدارهای چندباره پس از آن، کامیابی‌هایی به دنبال داشت و موجب شکل‌گیری موج معرفتی شتابنده‌ای در میان نیروهای انقلابی شد و سازمان‌دهی، تشکیلات، جریان‌سازی و احساس مسئولیت جدی را در پی داشت؛ به‌خصوص نیروهای فکری جوان - که اغلب دهه شصتی بودند - اکنون وارد میدان اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی شده و آشکارا و بی‌پروا، علوم انسانی غربی و هواداران بومی و وطنی آن را به چالش می‌کشیدند. گفتارها و نوشتارهای متعددی در این راستا تولید شدند. در این زمینه از لحاظ متن و در بعد فضاپردازی معرفتی توفیقاتی کسب شد. با این حال همچنان باید اعتراف کرد که ما نتوانستیم مطلوب‌ها و آرمان‌های انقلاب را در قلمرو علوم انسانی، محقق سازیم و به مدل‌ها و طرح‌هایی قوی از علوم انسانی اسلامی دست یابیم. انقلاب اسلامی، افق تاریخی و معرفتی متفاوتی به روی ما گشود و ما را از تاریخ‌نگاری سکولار و رویکرد تجدیدی خارج کرد و تفسیری تازه از عالم و آدم ارائه داد؛ اما صد افسوس که ما در مقام

«نظریه‌پردازی» غفلت کردیم و بر تن «واقعیت‌های قدسی انقلاب» جامه نظریه ندوختیم. اکنون در سال‌های آغازین گام دوم انقلاب باید با تکیه بر تجربه‌های نیک و بد گذشته موج تازه‌ای ایجاد کرد تا به تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای در زمان معقول و منطقی این برنامه ناتمام و معوق به سرانجام برسد (آیت‌الله خامنه‌ای، در حکم آغاز دوره جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۲۶ مهر ۱۳۹۳).

#### ۱- تجربه سیاستی تولید علم اجتماعی اسلامی در دهه اول انقلاب

شهید مطهری در شهریور سال ۵۷ کتابی با عنوان بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر منتشر کرد که در نیمی از آن به مسئله‌های نهضت اسلامی مردم ایران پرداخته بود. از جمله در بخشی از این اثر از آفات نهضت سخن گفت و به شش آفت اشاره کرد. یکی از این آفات، «ابهام طرح‌های آینده» است که درباره آن نوشت: روحانیت یک گروه مهندس اجتماعی مورد اعتماد جامعه است که به علل خاصی، در ارائه «طرح جامعه مطلوب آینده»، در زمینه‌های حکومت و مالکیت و آزادی و قانون و اخلاق و... کوتاهی کرد، یا دست کم به طور کامل و به امضارسیده، چنین طرحی را ارائه نداده است. این در حالی است که هر نهضت اجتماعی باید به مردم هوادار خود، طرح‌های روشن و بی‌ابهام و مورد قبول و تأیید رهبران نهضت ارائه دهد. وی می‌افزاید ما از نظر مواد خام فرهنگی، بسیار غنی هستیم و به هیچ منبع دیگری نیاز نداریم و تنها باید با بیداردلی





و کار و صرف وقت، در پی استخراج و تصفیه و تبدیل این مواد خام به مواد قابل استفاده باشیم (مطهری، ۱۳۸۹، ص ۹۹-۱۰۰). این امر نشان می‌دهد انقلاب اسلامی از لحاظ نظری و معرفتی دچار خلأ و نقصان بوده و بدیهی است که در چند ماه پایانی پیش از انقلاب گامی برداشته نشده و اقدام اساسی به بعد از انقلاب واگذار شده است.

دغدغه تولید علوم انسانی اسلامی آن اندازه اهمیت و اصالت داشت که در همان سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی، در قالب انقلاب فرهنگی مطرح شد و امام خمینی<sup>ع</sup> درباره آن موضع‌گیری کرد و خواستار حرکت جدی و بنیادی حوزه و دانشگاه در راستای آن شد. به راستی وقتی تفسیر امام خمینی<sup>ع</sup> از اصل انقلاب اسلامی، از آغاز تا پایان این بود که این انقلاب بزرگ با «تأییدات غیبی الهی» پیروز گردید و یک «تحفه الهی» و «هدیه غیبی» از جانب خداوند است (امام خمینی<sup>ع</sup>، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۴۰۱-۴۰۲)، چگونه ممکن بود غلبه علم اجتماعی سکولار - که هیچ عنصر و متغیر الهی و معنوی را بر نمی‌تابید و به ظواهر واقعیت‌های اجتماعی بسنده کرده بود- ادامه یابد؟ یکی از بزرگترین نظریه‌پردازان انقلاب‌های اجتماعی نوشته است که پیروزی انقلاب ایران موجب شگفتی جامعه‌شناسان غربی شده است. از جمله افرادی نظیر خود من که به عنوان متخصص انقلاب شناخته می‌شوم. همه ما با شگفتی و ناباوری، نظاره‌گر وقایع این انقلاب بوده‌ایم؛ زیرا انقلاب ایران از بعضی جنبه‌ها، پدیده‌ای «خلاف قاعده» و «غیر عادی» می‌نمود؛ طوری که تحقق این انقلاب

اجتماعی، باعث تردید در پیش‌بینی‌هایی شد که من در بررسی مقایسه‌ای-تاریخی انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین مطرح کرده بودم (اسکاچپول، ۱۳۸۲، ص ۱۱۹). دیگری نیز گفته است که انقلاب ایران، نظریه‌پردازان غربی ایران و صاحب‌نظران تغییرات اجتماعی جهان سوم را شگفت‌زده کرد (فوران، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰). پرسش اصلی نظریه اجتماعی در دهه ۸۰ میلادی این بود که آیا انقلاب ایران را باید یک مورد منحصر به فرد در نظر گرفت که دلالت بر انحراف از نظریه‌های انقلاب دارد یا باید در روایی و صحت نظریه‌ها، در پرتو شواهد و واقعیت‌های برخاسته از انقلاب ایران، بازاندیشی کرد؟ (همان، ص ۱۲۲). از این رو روشن شد که نظام حقیقت ایرانی‌ها با نظام حقیقت ما یکسان نیست. در ایران نظام حقیقت، مبتنی بر دینی است که شکلی ظاهری و محتوایی باطنی دارد (فوکو، ۱۳۷۹، ص ۶۶).

سفارش و توصیه امام خمینی علیه السلام این بود که روشنفکران باید به مفاخر خودی توجه کنند و این قدر به طرف غرب سجده نکنند؛ وقتی شما خودتان معرفت و علم دارید، چرا استشهاد به قوای اجنبی می‌کنید تا در اثر این کار، روح جوان‌های ما افسرده و آنها از قالب فرهنگی خودشان بیرون شوند؟ (امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۴۶۹). این مسئله به عبارت‌ها و روایت‌های دیگری بیان شد، همانند اینکه ما باید این حقیقت را بفهمیم که توانمند هستیم و از هیچ کس چیزی کم نداریم؛ از این رو ما باید خود گم‌گشته خویش را پیدا کنیم و من امیدوارم که فرهنگ اسلامی‌مان را که



امثال شیخ‌الرئیس بنا کرده‌اند، باز یابیم (همو، ج ۱۵، ص ۳۱۰). پیگیری این دغدغه‌ها سرانجام سر از علوم انسانی درآورد و مشخص شد برای علاج آن باید در علوم انسانی موجود - که همان علوم انسانی غربی بود - تجدید نظر کرد و نوع جدیدی از آن را بنا نهاد. بر این اساس مسئله به حوزه علمیّه قم ارجاع داده شد و در نهایت مقرر گردید پیشنهادی از سوی آیت‌الله مصباح یزدی ارائه شود. طرح «بازسازی علوم انسانی» که توسط او نگاشته و اجرا شد، مشتمل بر سه مرحله بود: در مرحله اول یک دوره سه‌ماهه در تابستان سال ۱۳۶۱، با حضور صد نفر از استادان دانشگاه‌ها و برای تدریس نظام‌مند معارف اسلامی به آنان برگزار شد که خود وی، مسئولیت آن را بر عهده داشت. مرحله بعدی از پاییز سال همان سال آغاز شد و نه ماه طول کشید که در آن، استادان حوزه و دانشگاه در پنج گروه علمی درباره اصلی‌ترین مسائل رشته علمی خود، به بحث و گفت‌وگو پرداختند. حاصل این جلسات که هر هفته، دو بار در قم تشکیل می‌شد، به صورت هم‌اندیشی هفتگی عرضه می‌شد و درباره مضامین و مایه‌های هر یک از آن، دیدگاه‌های اسلامی بیان می‌گردید. علاوه بر این متن هم‌اندیشی برای برخی صاحب‌نظران دیگر نیز ارسال می‌شد تا آنان نیز درباره آن به اظهار نظر بپردازند. در نهایت مرحله بازنگری در نتایج بحث‌های علمی صورت‌گرفته در سمینارها و نگارش کتاب، طراحی شده بود که به تابستان ۱۳۶۲ اختصاص یافت. در این کتاب‌ها باید مبادی هر یک از رشته‌های علمی اصلی در علوم انسانی، با تکیه بر معارف اسلامی، ساخته و پرداخته



می‌شد. چون گام اول و اصلی در مسیر تولید علوم انسانی اسلامی، ایجاد یک سلسله مبادی علمی متقن است تا در مرحله پس از آن، مسئله‌های علم مورد نظر مطالعه گردد. در غیر این صورت زیربنا و پایه منطقی برای داوری درباره مسئله‌ها وجود نخواهد داشت (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، الف، ص ۱۲۱).

مصباح‌یزدی در جریان دیدار با رئیس‌جمهور وقت آیت‌الله خامنه‌ای در اواخر سال ۱۳۶۲ که به منظور ارائه گزارشی درباره پیشرفت طرح مقدماتی بازسازی علوم انسانی انجام پذیرفت، به پاره‌ای مسائل و نکات اشاره کرده که نشان می‌دهد وی از آغاز، متقن و متوجه آنها بوده و به روند تولید علوم انسانی اسلامی نگاه منطقی و عالمانه داشته است، از جمله (همان) به دلیل اینکه علوم انسانی دامن‌های وسیع دارد، بازسازی آن در کوتاه‌مدت میسر نیست، بلکه به نظر می‌رسد این اقدام نیازمند دست کم بیست سال تلاش معرفتی است. بازسازی علوم انسانی برنامه‌ای است که نه به‌تنهایی از «حوزه» بر می‌آید، نه به‌تنهایی از «دانشگاه»، بلکه باید این دو نهاد معرفتی، «در کنار یکدیگر» قرار گرفته و مشارکت داشته باشند. با توجه به اینکه پاره‌ای از نیروهای مستعد فکری در ساختار سیاسی قرار گرفته‌اند و گریزی نیز از این وضعیت نیست، «نیروی معرفتی» کافی برای حرکت در راستای بازسازی علوم انسانی در اختیار نداریم و باید از نیروهای فعلی، حداکثر بهره‌برداری را نمود. از آنجاکه دانشگاه‌ها را نمی‌توان برای مدت طولانی، تعطیل نگاه داشت، باید چاره‌ای اندیشید که



بخشی از نتایج و ثمرات، «زودبازده» باشند. اگر طرح بازسازی علوم انسانی از یک نقطه «بنیادین» و «اساسی» آغاز نگردد تا به تدریج مراحل تکاملی خود را طی کند، اقدامات و فعالیت‌ها در لایه‌های سطحی و قشری محدود می‌ماند و زمان از دست می‌رود. به این ترتیب نگاه ابتدایی و مقدماتی مصباح یزدی به علوم انسانی اسلامی، نگاه «قیاسی» و «فلسفی» بود و او می‌خواست از طریق «مبنای‌دازی»، عالم معنایی تازه‌ای را پدید آورد که در ذیل آن می‌توان به مسئله‌ها و پرسش‌های علوم انسانی، پاسخ دینی داد. البته این روند، انتزاعی محض و گسسته از واقعیت‌های جهان انسانی نیز نبود و او می‌کوشید از متن مواجهه با مسئله‌های اساسی هر یک از شاخه‌های علوم انسانی، افقی متفاوت به وجود آورد. او در این برنامه از «مبادی» شروع نکرد، بلکه سراغ «مسئله‌ها» رفت؛ اما در میان انبوه مسئله‌ها دست به انتخاب زد و پاره‌ای از اساسی‌ترین و مبنایی‌ترین مسئله‌های هر یک از رشته‌های علوم انسانی را در دستور کار قرار داد و کوشید در یک تلاش جمعی و فراگیر و به واسطه تضارب آرا و عقول، هم پاسخ‌های موجود را به چالش بکشد و هم پاسخ‌های دینی ابتدایی و غیر تفصیلی را بیابد. بعید نیست او از این لحاظ، چنین رویه و منطقی را برگزید که نیروهای فکری حوزوی، هنوز با «موضوع» و «محمول» رشته‌های علوم انسانی آشنا نبودند و با این «نقص تصویری» نمی‌توانستند «مبنای‌دازی فلسفی و دینی» کنند؛ از این رو باید در گام نخست بُرشی از کلیدی‌ترین مسئله‌های علوم انسانی انتخاب می‌شد تا به تدریج مسئله‌های مقوم



این رشته‌ها مشخص شوند و تصورات دقیق از موضوع‌ها و محمول‌های آنها در ذهن‌ها پدید آید و آن‌گاه در گام بعد، ناظر به این مجموعه از مسئله‌ها مبنایردازی صورت گیرد. بدین ترتیب مصباح یزدی توانست «ذهنیت» و «عینیت» را با هم سازگار کند؛ به طوری که نه برنامه معرفتی را بدون هیچ‌گونه برداشت نظری، غرق در جزئیات بی‌پایان جهان انسانی کند، نه مشغول مباحث فلسفی و انتزاعی معطوف به مبادی علوم انسانی اسلامی شود که دیربازده هستند و در کوتاه‌مدت حاصلی ندارند.

در این میان امام خمینی<sup>ع</sup> که خواهان تداوم روند هم‌افزایی و همکاری نیروهای حوزوی و دانشگاهی بود، می‌گفت بعضی از دانشگاهی‌ها گمان نکنند که در اسلام مضمون و حقیقتی راجع به جامعه نیست، بلکه اسلام عمیق‌تر از همه مکتب‌ها، راجع به امور انسانی و اجتماعی نظر دارد؛ اما مسئله این است که دانشگاه‌ها باید در این امر از حوزه‌های علمیّه، علمای متخصص بیاورند؛ از این رو دانشگاه‌ها را باز کنند؛ اما در «علوم انسانی» به تدریج از عالمان حوزوی، به‌خصوص حوزه علمیه قم، استمداد کنند (امام خمینی<sup>ع</sup>، ۱۳۷۸، ج ۱۵، ص ۴۱۵). ایشان معتقد بود دانشگاه‌ها باید باز شود و «در خلال باز شدن»، نیروهای دانشگاهی و حوزوی تلاش کنند دانشگاه‌ها به معیارهای اسلامی نزدیک شوند (همان، ص ۵۱۷-۵۱۸) و باید افزود که گشوده شدن دانشگاه‌ها نیز به دلیل «تمام شدن» یا «شکست خوردن» برنامه تولید علوم انسانی اسلامی نیست، بلکه چون اصلاح شدن دانشگاه‌ها، روندی «طولانی» است، نباید در انتظار



اصلاح‌شدن و وقوع دگرگونی‌های بنیادی نشست و تا آن زمان، دانشگاه‌ها را بسته نگاه داشت (همان). همچنین نقل شده در جلسه‌ای که در آن، برخی اعضای ستاد انقلاب فرهنگی به دیدار امام خمینی<sup>ع</sup> رفته بودند، ایشان در پاسخ به پرسشی درباره مقصود خویش از تعبیر علوم انسانی این‌طور توضیح داد که «منظورم از علوم انسانی، علمی است که با صلاح و رشد انسان‌ها ارتباط دارد» (فارسی، ۱۳۷۳، ص ۵۴۰). این پرسش در فضایی مطرح شده بود که کسانی تصور می‌کردند دامنه علوم انسانی، بسیار وسیع است و برخی رشته‌هایی را که از لحاظ ماهیت، دلالت بر انسان ندارند نیز شامل می‌شود. امام خمینی<sup>ع</sup> با ارائه چنین تعریفی از علوم انسانی می‌کوشید به تحدید موضوع بپردازد و بدفهمی‌ها را بزدايد. بنا به دلایلی که در بخش بعدی این مقاله به برخی از آنها اشاره خواهد شد، برخی مراکز پژوهشی در همان سال‌ها راه‌اندازی شدند تا این مسیر را ادامه دهند و علم انسانی اسلامی تولید کنند؛ هرچند این طرح پس از مدتی متوقف ماند و حتی رها شد. به عبارت دیگر اندک‌اندک وضع به گونه‌ای تغییر کرد که این دغدغه به حاشیه رانده شد و با گشایش دانشگاه‌ها نیز وضع موجود، تداوم و مجدداً رسمیت یافت. همچنین الحاق واحدهای معارف اسلامی به دروس عمومی دانشگاه جدی‌ترین کاری بود که برای دینی‌کردن نظام علمی دانشگاه انجام شد؛ اما چون این دروس نسبتی با تحوّل‌خواهی و عبور از علم سکولار نداشت، وضع اندام‌وار و پیوسته با ساختار علمی نیافت و به صورت گسسته و در انزوا باقی ماند (پارسانیا، ۱۳۷۷، ص ۱۹۱).



در این مقطع پژوهشکده حوزه و دانشگاه در سال ۱۳۶۱ با نام دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و به منظور اجرای طرح مقدماتی بازسازی علوم انسانی تأسیس شد. این طرح در پی درخواست ستاد انقلاب فرهنگی از امام خمینی<sup>ع</sup> و ارجاع ستاد از سوی ایشان به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، توسط این تشکل حوزوی تهیه و پس از تصویب ستاد انقلاب فرهنگی به تأیید امام خمینی<sup>ع</sup> رسید. پژوهشکده حوزه و دانشگاه چند مرحله را پشت سر گذاشته است: در مرحله اول (سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۶۲)، پنج گروه کاری در زمینه اقتصاد، جامعه‌شناسی، حقوق و علوم سیاسی، روان‌شناسی و علوم تربیتی، تأسیس و نشست‌های متعددی با حضور استادان حوزه و دانشگاه برگزار شد که حاصل آن در قالب ۱۷۹ جزوه منتشر شد. مرحله دوم (سال‌های ۱۳۶۲-۱۳۶۹) را باید دوره رکود نسبی دفتر دانست؛ به گونه‌ای که فعالیت آن، تنها در انتشار چند اثر انگشت‌شمار خلاصه می‌شود (پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱). بر این اساس در پایان این دوره تاریخی تصریح شد که یازده سال از وقوع انقلاب می‌گذرد؛ ولی ما همچنان در عرصه علوم انسانی، کار اساسی نکرده‌ایم (احمدی، ۱۳۶۹، ص ۸۲). اکنون شرح عوامل بازدارنده:

[۱]. کارشکنی‌های پنهانی نیروهای رسمی و تصمیم‌گیر: در خردادماه سال ۱۳۵۹ و پس از اینکه دانشگاه‌ها تعطیل شد، ستاد انقلاب فرهنگی از سوی امام خمینی<sup>ع</sup> تشکیل شد. در حکم ایشان هفت نفر به عنوان اعضای این ستاد انتخاب شدند: محمد مهدی ربانی املشی، محمدجواد باهنر، علی





شریعتمداری، جلال‌الدین فارسی، عبدالکریم سروش، حسن حبیبی و شمس‌آل احمد. اما بعضی از نیروهای دانشگاهی که در هسته مرکزی انقلاب فرهنگی و کمیته اسلامی شدن علوم انسانی عهده‌دار مسئولیت بودند، از جمله عبدالکریم سروش، باور و اعتقادی به امکان یا لزوم تولید علم اجتماعی اسلامی نداشتند و تنها کمی، در ظاهر با انقلاب فرهنگی همراهی می‌کردند. این عده در سال‌های بعد نشان دادند که از آغاز با جهت‌گیری انقلاب فرهنگی مخالفت داشته و فقط به اقتضای احوال و اوضاع زمانه، به آن پیوسته بودند و با گذشت زمان با صراحت هرچه بیشتر، معتقدات و باورهای خود را آشکار ساختند.

سروش معتقد بود اسلامی‌شدن دانشگاه نه از ابتدا مفهوم روشنی داشت و نه پس از بحث‌ها و گفت‌وگوهای بسیار به روشنی گرایید. این فکر، مجمل باقی ماند و نتایج کمی به دنبال داشت (سروش، ۱۳۷۹، ص ۳۲۳). او می‌گوید: «در آن زمان، هیچ درک مشترکی از انقلاب فرهنگی در میان اعضای ستاد انقلاب فرهنگی وجود نداشت و مشکلات اجرایی و انتظارات از ستاد، چندان زیاد بود که مجالی برای گفت‌وگوهای نظری و بنیادی میان اعضای آن نمی‌گذاشت. از این رو هیچ وقت درباره اینکه انقلاب فرهنگی چیست و ستاد انقلاب فرهنگی باید در پی چه باشد و باید چه تحولی را پدید آورد، جلسه‌ای برقرار نشد» (همان، ص ۳۳۵-۳۳۶). سروش در جلسات ستاد انقلاب فرهنگی، این نظر را مطرح کرد که تعبیر «انقلاب فرهنگی»، درست نیست؛ چون نمی‌توان در فرهنگ، انقلاب کرد، بلکه در فرهنگ،

انقلاب اتفاق می‌افتد؛ به این معنا که وقوع انقلاب فرهنگی به صورت عامدانه و ارادی ممکن نیست» (همان، ص ۳۳۶-۳۳۷). «حرف من در ستاد انقلاب فرهنگی این بود که هیچ کس نگفته نظریه‌های علوم انسانی بی‌عیب و نقص هستند و هیچ خطایی در آنها راه ندارد؛ اما مسئله این است که اصلاح علوم انسانی به شیوه علمی و در خود دانشگاه‌ها باید صورت گیرد، نه اینکه عده‌ای غیر متخصص در علوم انسانی، بیرون از دانشگاه‌ها کمیته تشکیل دهند و علوم انسانی را تصفیه و آنگاه به دانشگاه‌ها تزریق کنند» (همان، ص ۳۴۳). سرروش درباره تفاوت عمیق تلقی خود از علوم انسانی با شهید بهشتی می‌گوید که بر سر آنکه آیا علوم انسانی اسلامی داریم یا نداریم، من و بهشتی در حضور امام خمینی<sup>ع</sup> با یکدیگر گفت‌وگو کردیم. حرف من این بود که علوم انسانی را باید آزاد گذاشت، چون منطق مستقل و خاص خود را دارند و باید با همان شیوه‌های مربوط به خودشان، نقض و ابرام شوند؛ اما بهشتی اصرار داشت که علوم انسانی، متکی بر فلسفه خاصی هستند و می‌توانند اسلامی یا غیر اسلامی شوند (همان، ص ۳۴۱). در نهایت سرروش در سال ۱۳۶۲ برای بار دوم از عضویت در ستاد انقلاب فرهنگی استعفا داد که این بار بر خلاف بار اول، امام خمینی<sup>ع</sup> استعفای ایشان را پذیرفت. وی در اولین جلسه شورا در همان سال شرکت کرد و پس از آن استعفا داد. او معتقد است در این زمان، ستاد به «ضعف» افتاده بود و با وجود این که ستاد انقلاب فرهنگی، به شورای عالی انقلاب فرهنگی تبدیل شد، اما همان‌گندی پیشین در فعالیت و برنامه‌ها ادامه یافت،

بلکه حرکت، گُندتر شد (همان، ص ۳۳۲). وی تأکید می‌کند که وقتی شورا تشکیل شد، دریافت که انفصال منطقی و تاریخی رخ داده است و باید از شورا خارج شود. او نقل می‌کند که شیوه‌هایی در دانشگاه‌ها بلکه حتی در سیاست عمومی انقلاب در پیش گرفته شد که مقبولش نبود؛ چنان‌که یک بار بهروشنی به آیت‌الله خامنه‌ای گفت که در به پاشنه‌ای دیگری می‌چرخد و قادر به ادامه همکاری نیست (همان، ص ۳۳۳). ایشان در ادامه می‌گویند هنگامی که دانشگاه‌ها گشوده شدند، آن قدر گرفتاری و مشکل داشتند که هیچ وقت به طور جدی، به مسئله علوم انسانی اسلامی پرداختند (همان، ص ۳۴۳). وی در جای دیگر نیز مدعی است پس از چندی به این رأی متمایل گشت که اسلامی‌شدن دانشگاه، از بالا و به صورت حکومتی و آمرانه که شورای عالی انقلاب فرهنگی برای تحقق آن شکل گرفته بود، از لحاظ تصویری، امری مبهم بود و از لحاظ عملی، امری ناشدنی (سروش، ۱۳۷۷، ص ۳۹). در این سخن او به اسلامی‌شدن دانشگاه اعتراض نمی‌کند و به نفی آن نمی‌پردازد، بلکه حرف او این است که این هدف، با روش‌های تحکّم‌آمیز، دولتی و خشن به دست نخواهد آمد. روشن است که تفاوت فراوان وجود دارد میان اینکه اسلامی‌شدن دانشگاه به عنوان یک ارزش، تحمّل نشود و اینکه بر سر این هدف، مناقشه نشود و سازوکار و روشی که برای انجام آن در نظر گرفته شده، تخطئه و طرد گردد؛ چون نزاع درباره ارزش‌ها نزاعی بنیادی‌تر و اساسی‌تر از نزاع درباره روش‌هاست.

سروش بر این باور بود که اولاً روش علم، «تجربه» و «مشاهده» است



(سروش، ۱۳۶۸، ص ۱۶)؛ ثانیاً باید میان ارزش‌ها و واقعیت‌ها یا اعتباریات و حقایق، تمییز نهاد (همان، ص ۸۶) و خوب‌ها و بد‌های ارزشی را به عالم هست‌ها و نیست‌های علمی وارد نکرد؛ از این رو نظر وی این بود که علوم انسانی از ایدئولوژی و ارزش‌های شخص عالم، اثر می‌پذیرد؛ اما فقط در مقام گردآوری و شکار و در مقام داوری، عینی و تجربی است. علوم انسانی، از سنخ علم تجربی است و علم تجربی یعنی علم محکوم تجربه (همو، ۱۳۶۹، صص ۵۳ و ۱۱۵-۱۱۷). او در سخنرانی خویش با عنوان «علوم انسانی در نظام دانشگاهی» در سال ۱۳۶۰ گفت علم انسانی، علم تجربی است و سخن در علم تجربی انسانی است، نه فلسفه و نه دیانت (همان، ص ۱۹۵). وی در این سخنرانی مدعی شد «علم را نمی‌توان خلق کرد، بلکه علم، خلق می‌شود و اگر کسانی گمان می‌کنند که ستاد انقلاب فرهنگی، قادر به خلق علم است و می‌تواند دستور دهد و حکم کند که علم پدید آید، حقیقت علم را نشناخته‌اند؛ چنین چیزی امکان ندارد؛ چراکه علم به سبب سرشت خویش، وحشی و مهارناپذیر و خودروست، نه مطیع و منقاد و فرمان‌پذیر» (همان، ص ۱۹۹). همچنین او در سخنرانی دیگری با عنوان «هویت تاریخی و اجتماعی علم» در سال ۱۳۶۱ گفت در علم، انقلاب نمی‌توان کرد، بلکه انقلاب، می‌شود؛ یعنی این گونه نیست که کسی عزم انقلاب در علم کند و موفق به انقلاب شود. انقلاب علمی، امری شدنی و اتفاق‌افتادنی است؛ چنان‌که وقتی اندیشه‌ها و نظریه‌ها در محافل علمی رویدند و تثبیت شدند، ممکن است جایگزین نظریه‌ها و اندیشه‌های قبلی



شوند و ورق را به نفع خود بازگردانند. به هر حال علم مقوله‌ای دستوری و تحکمی نیست و نمی‌توان برای کشف و نظریه‌پردازی علمی، قاعده مشخص کرد (همان، ص ۲۱۳-۲۱۴). جالب اینکه سرورش در درس‌های خود در دانشکده‌های علوم اجتماعی تنها به شرح و بسط نظریه‌های رایج در علوم اجتماعی غربی پرداخت و نتوانست به هیچ یک از مسئله‌های این حوزه معرفتی، پاسخ نوآورانه و متفاوت بدهد (سرورش، ۱۳۷۴). البته بجاست به طور اجمالی اشاره شود که برنامه تولید علوم انسانی اسلامی بر چنین مداری قرار نداشت و نیروهای اصیل انقلابی در پی انجام طرحی نبودند که سرورش آن را توصیف می‌کند؛ بلکه مسئله این است که تحوّل در علوم انسانی نیاز به جوشش درونی و حمایت بیرونی دارد؛ جوشش درونی واقعیتی است در دانشگاه‌ها و از سوی فرزندگان و حمایت بیرونی، امری است معطوف به سیاست‌های رسمی و حاکمیتی که چونان بستر و زمینه حرکت، نقش ایفا می‌کند و باید وجود داشته باشد (آیت‌الله‌خامنه‌ای، ۱۳۹۴، در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۳۰۱۹۹>).

البته گفتنی است که امام خمینی به خوبی از نتایج تلخ حضور نیروهای دگراندیش و غرب‌گرا در ساختار رسمی، آگاه و نسبت به آن بسیار حساس بود؛ چنان‌که اعتقاد داشت «از مسائل مهم و مقدمه اصلاحات، پاکسازی مراکز فرهنگی و علمی است. به باور ایشان، باید مراکز علمی و تربیتی از عناصر فاسد تصفیه شوند؛ زیرا تا این عناصر -که به طور خودکار در خدمت اجانب هستند- تصفیه نشوند، نخواهیم توانست به استقلال فکری و



درونی دست پیدا کنیم و در نتیجه نخواهیم توانست در هیچ یک از ابعاد مستقل باشیم» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۸۲). درباره علوم انسانی به طور خاص، ایشان تصریح کرد که قلمرو علوم انسانی، محتاج حضور و نقش‌آفرینی انسان‌های متعهد است. انسانی که تعهد به توحید و قواعد اسلام ندارد در علوم انسانی نمی‌تواند عملی انجام دهد، مگر انحراف و این قابل پذیرش نیست؛ اما در سایر رشته‌های دانشگاهی، آن چیزی که مورد نظر است، این است که اساتید، مشغول به کار خودشان باشند و توطئه در میان نباشد، ولی انگیزه‌های آنها می‌تواند انگیزه‌های مختلفی باشد (همان، ج ۱۴، ص ۲۹۲).

اعضای هیئت مرکزی گزینش وزارت فرهنگ و آموزش عالی و هیئت مرکزی گزینش استاد و شورای مرکزی پذیرش دانشگاه‌ها طی نامه‌ای در اسفند ۱۳۶۳ به امام خمینی، اظهار داشتند که روند کنونی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، به گونه‌ای است که ما را هرچه بیشتر به افکار غرب‌زدگان وابسته‌تر می‌سازد. در این نامه آمده بود که مسائلی همچون حذف نیروهای متعهد و مسلمان دانشگاهی در همه سطوح از صحنه فعالیت‌های آموزشی-فرهنگی نیز آشکارا تحقق پذیرفته و در اثر این حذف، فساد و غرب‌زدگی به طور واضح روز به روز اوج می‌گیرد و این امر، ناشی از ضعف و عدم توجه مسئولان وزارت آموزش عالی و دست‌اندرکاران امور دانشگاهی است. امام خمینی، در پاسخ، طی نامه‌ای به شورای عالی انقلاب فرهنگی خواستار رسیدگی جدی به وضع گزینش



استادان و دانشجویان شد. آنچه در این گزارش آمده، موجب «کمال نگرانی» است؛ چون امور دانشگاه‌ها مسئله‌ای عادی نیست، بلکه دانشگاه‌ها ممکن است همه چیز انقلاب را برهم بزنند؛ از این رو لازم است رسیدگی جدی و پیگیری دقیق شود؛ به‌خصوص درباره‌ی گزینش استادان و دانشجویان تا دانشگاه، مرکز تاخت‌وتاز مخالفان نظام جمهوری اسلامی نشود (امام خمینی \*، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۱۸۷). همچنین مصطفی معین، وزیر وقت فرهنگ و آموزش عالی در نامه‌ای در اردیبهشت ۱۳۶۴ به امام خمینی \* از وجود انحراف‌های اخلاقی و سیاسی میان تعدادی از دانشجویان و حاکمیت فضای مدرک‌گرایی و تخصص‌زدگی افراطی و حذف نیروهای متعهد و حزب‌اللهی سخن گفت و از ایشان چارمجویی کرد. امام خمینی \* در پاسخ نوشت که این مسائل را در شورای عالی انقلاب فرهنگی طرح نمایید (همان، ص ۲۸۲). مثال دیگر این است که در سال ۱۳۶۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی به این نتیجه رسید که باید نظام آموزشی از اساس و به طور بنیادی تغییر کند. رهبر انقلاب نیز که در آن زمان به عنوان رئیس‌جمهور، عضو حقوقی شورا بودند، اصرار فراوان در این باره داشتند. سرانجام پس از دو سال که طرح تحوّل در نظام آموزشی نگاشته و به شورا ارائه شد، کسانی اعتراض کردند که طرح، آرمانی است؛ اما رهبر انقلاب در مقابل، تأکید کردند که هر طرح مبنایی و ساختارشکن، به صورت طبیعی، حالت آرمانی دارد و این امر، اجتناب‌ناپذیر است. به هر حال طرح، به تصویب رسید و ابلاغ گردید، ولی وزیر آموزش و پرورش،

محمدعلی نجفی، آن را به حاشیه راند و اجر نکرد (احمدی، ۱۳۹۷، ص ۱۶).

[۲]. دورافتادگی سنت آموزشی حوزه از علوم انسانی جدید. ناآشنایی اغلب حوزویان با علم اجتماعی، ناشی از نقص‌ها و نارسایی‌های نظام و متون آموزشی حوزه بود. در نظام آموزشی حوزه‌های علمیه، اولاً تنها فقه و اصول فقه، اصالت و محوریت داشت و رشته‌های دیگر منزوی بودند؛ ثانیاً طلاب با جریان‌های فکری خارج از حوزه ارتباط رسمی و جدی نداشتند و به فراگیری علوم اسلامی سنتی بسنده می‌کردند. در نتیجه در حوزه نیروهای فکری متعمق و روزآمد در زمینه علم اجتماعی تربیت نشدند. از این رو باید اعتراف کرد که اندیشمندان و متفکران معدودی از حوزه‌های علمیه که با علم اجتماعی ارتباط برقرار کرده، در پاره‌ای از پهنه‌ها و عرصه‌های معرفتی معطوف به آن، نظریات و یافته‌هایی را عرضه نمودند - از جمله مرتضی مطهری، محمدتقی جعفری، محمدتقی مصباح یزدی و... - که خارج از گستره نظام آموزشی حوزه فعالیت کرده بودند.

پیش از انقلاب، بسیاری از نخبگان و علمای حوزه، به ضرورت و فوریت تولید فکر و نظریه برای تدبیر جامعه باور نداشتند؛ چنان‌که برخی از آنها در پاسخ به این پرسش که «اگر رژیم پهلوی ساقط شد و انقلاب به پیروزی رسید، برنامه نیروهای انقلابی برای حکمرانی چیست؟»، می‌گفتند اسلام و قرآن؛ در حالی که می‌دانیم این سخنان کلی‌گویی است و





نمی‌تواند معرّف و مشخص نقشه راه انقلاب باشد. بعضی دیگر از نیروهای انقلابی نیز معتقد بودند پرداختن به این قبیل مسائل نظری و معرفتی آنها را از مبارزات سیاسی ضد حکومت پهلوی باز می‌دارد و در نتیجه وقوع انقلاب را به تأخیر می‌اندازد. به همین دلیل گفت‌وگو درباره آنها را باید به پس از پیروزی انقلاب و نهاد؛ اما دسته سوم از نیروهای انقلابی، کسانی بودند که از امکان و مطلوبیت همزمانی مبارزه سیاسی و نظریه‌پردازی معرفتی دفاع می‌کردند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ب، ص ۵۴). در دوره تاریخی پس از انقلاب، هرچند ورق برگشت و گام‌هایی برداشته شد و فعالیت‌های مبارک و ارزنده‌ای در حوزه‌های انجام شد، باز هم ظرفیت غالب در حوزه، به خدمت هدف‌ها و مقاصد انقلاب گمارده نشد و آن‌چنان‌که انتظار می‌رفت، تحولات زیرساختی و بنیادی پدید نیامد. این کاستی و سستی از همان آغاز خود را نشان داد و همچنان تداوم یافت؛ از این رو در پایان این دهه گفته شد که در حوزه، متناسب با ظرفیت‌ها و بضاعت‌های علمی‌اش، کار در زمینه علوم انسانی انجام نشده است و این به دلیل آن است که تلاش‌های سرآمدان حوزه، فقط بر فقه و اصول فقه متمرکز بوده و به آن بخش‌هایی از علوم اسلامی که بیشتر با علوم انسانی ارتباط دارند، نپرداخته‌اند (احمدی، ۱۳۶۹، ص ۸۲-۸۳).

امام خمینی\* در پیام مهم سوم اسفند ۱۳۶۷ خطاب به حوزه‌های علمیه، این نقصان را بیان و تصریح کرد روحانیت تا حضور فعال در همه مسائل و مشکلات نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره



جامعه کافی نیست. روحانیت باید نبض نیاز آینده جامعه را همیشه در دست داشته و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهیای واکنش مناسب باشد. چمبسا در آینده، روش‌های رایج اداره امور مردم تغییر کند و جوامع به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کنند (امام خمینی<sup>ره</sup>، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۲۹۲). در این بیان، ایشان معتقد است باید اجتهاد اجتماعی روزآمد، بلکه اجتهاد جهانی‌اندیش آینده‌نگر، جایگزین اجتهاد مصطلح شود و اجتهاد مصطلح نیز چیزی جز بسنده‌کردن به قلمرو عبادی و فردی و عقب‌ماندن از زمان و نیازهای نوشونده آن نیست. از طرف دیگر این پیام هنگامی صادر می‌شود که حدود ده سال از حیات انقلاب سپری شده و انتظار می‌رفت در این مدت و با توجه به درگیری نیروهای حوزوی با حوائج و اقتضانات نظام سیاسی و تدبیر جامعه، گام‌های بلندی برداشته باشند؛ در حالی که بر اساس دیدگاه امام خمینی<sup>ره</sup>، حوزه‌های علمیه از گذشته، فاصله چندانی نگرفته و آن‌چنان‌که باید، با شرایط جدید تاریخی همسو و هماهنگ نشده‌اند.

البته ناگفته نماند که پاره‌ای از نیروهای حوزوی، تلاش‌های درخور توجهی کردند و به قدر طاقت و بضاعت خویش راه‌هایی گشودند؛ از جمله باید به کتاب جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن اثر آیت‌الله مصباح یزدی اشاره کرد که یکی از برجسته‌ترین و مستحکم‌ترین نوشته‌ها و تحقیقات درباره علم اجتماعی اسلامی است. مصباح یزدی در مقدمه کوتاهی که در پاییز سال ۱۳۶۷ برای این اثر نوشت، توضیح داد که در برنامه‌ای که در بخش آموزش مؤسسه «در راه حق»، برای تکمیل برنامه جاری حوزه به اجرا



گذاشتیم، یک مادهٔ درسی به نام معارف قرآن در نظر گرفتیم تا موضوعات مهم قرآنی را با توجه به مباحث فلسفی و علمی مربوط، به صورت یک نظام فکری و به طور فشرده مورد بحث قرار دهیم. در این راستا پس از اینکه بخش‌های خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، راه‌شناسی، راهنماشناسی، قرآن‌شناسی و اخلاق به پایان رسید، در صدد بررسی موضوعات اجتماعی برآمدیم و نخست به قلمرو جامعه و تاریخ -که به لحاظ منطقی بر سایر مباحث اجتماعی تقدّم دارد- پرداختیم که حاصل آن، همین کتاب است. سه بخش از بخش‌های دوازده‌گانهٔ کتاب، مربوط به فلسفهٔ علوم اجتماعی است و از «مفهوم جامعه»، «اصالت فرد یا جامعه» و «قانونمندی جامعه» بحث می‌کند. بخش‌های بعدی، به‌ترتیب شامل این مباحث است: «تأثیر جامعه در فرد»، «تأثیر فرد در جامعه»، «نقش تفاوت‌ها در زندگی اجتماعی»، «نهادهای جامعه»، «دگرگونی‌های اجتماعی»، «تعادل و بحران و انقلاب»، «رهبری»، «جامعهٔ آرمانی» و «سنت‌های الهی در تدبیر جوامع» (مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ص ۱۳-۱۴).

[۳]. اتفاق‌ها و بایستگی‌های قهری غیر معرفتی. پس از پیروزی انقلاب و تشکیل نظام سیاسی دینی لازم بود بسیاری از نیروهای انقلابی و قابل اعتماد، به درون ساختار سیاسی پا نهاده و مسئولیت‌های مدیریتی و اجرایی را تقبل نمایند. این ضرورت سبب گردید نیروهای فکری به‌ناچار از رسالت اصلی خویش که تولید فکر و نظریهٔ دینی است، بازمانند و انقلاب دینی نوپا را در برابر طوفان رویدادها تنها نگذارند. این در حالی بود که

بسیاری از اینان فکر می‌کردند با وقوع انقلاب و تمام‌شدن دوره مبارزه و نهضت می‌توانند به فعالیت‌های فکری و معرفتی بپردازند و متناسب با اقتضاها و خلاهای دوره جدید نظریه‌پردازی کنند. به این ترتیب پیش از انقلاب حجم عمده توان و بضاعت نیروهای فکری، مصروف برچیدن بساط سلطنت شد و پس از وقوع انقلاب نیز ضرورت حکمرانی و تدبیر نظام سیاسی برآمده از انقلاب، آنها را از فعالیت‌های نظری و علمی دور کرد. هرچند این جابجایی اجتناب‌ناپذیر و قهری بود و البته موجب ثبات و پایداری انقلاب شد، از آن سو حرکت معرفتی، این انقلاب ساختارشکن را در زمینه علوم انسانی اسلامی با مانع روبه‌رو کرد.

بهشتی می‌گوید مطهری در سال‌های اخیر تصمیم گرفته بود هر هفته به حوزه قم برود، به طوری که ابتدا هفته‌ای یک بار و سپس هفته‌ای دو بار و چندی پیش از شهادتش هم بنا داشت هفته‌ای سه روز، برنامه تدریس برای طلاب داشته باشد با این هدف که به بینش طلاب جهت بدهد و آنها را از نظر معرفتی بسازد (حسینی بهشتی، ۱۳۸۶، ص ۳۴۴-۳۴۵). وی می‌افزاید مطهری مانند من معتقد بود پس از انقلاب به دلیل برعهده‌گرفتن مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی از فعالیت‌های ایدئولوژیک و علمی بازمانده‌ایم. مطهری در همین چند ماه آخر، حتی فرصت نوشتن را نیز از دست داده بود. او قصد داشت هرچه زودتر، این نقص را جبران کند و زمانی را به تلاش‌های فکری و اعتقادی اختصاص بدهد (همان، ص ۳۴۵-۳۴۶). این در حالی بود که در آن زمان، دولت در اختیار نیروهای ملی-



مذهبی بود و هنوز ساختارهای مختلف شکل نگرفته بود؛ اما در سال‌های بعد حجم فعالیت‌های ناظر به حکمرانی بسیار گسترده شد و نیروهای فکری و معرفتی زیادی درگیر امور اجرایی و مدیریتی شدند.

از سوی دیگر برخی از توانمندترین و برجسته‌ترین نیروهای علمی و معرفتی جامعه ما پس از انقلاب به واسطه عملیات‌های تروریستی به شهادت رسیدند؛ چنان‌که در کمتر از سه ماه پس از انقلاب مرتضی مطهری که بهراستی مغز متفکر انقلاب به شمار می‌آمد، به شهادت رسید. این در حالی بود که وی از همان روزهای اول قصد داشت از اشتغالات سیاسی و اجرایی و پراکنده فاصله بگیرد و به کارهای علمی بپردازد. این نشان می‌دهد وی در همان روزهای نخست انقلاب اهمیت مسئله علوم انسانی و نیازهای معرفتی نوپدید انقلاب و جامعه انقلابی را دریافته بود (احمدی، ۱۳۶۹، ص ۸۲-۸۳). بدون شک چنانچه این شخصیت نظریه‌پرداز، سال‌های بیشتری در کنار انقلاب می‌ماند، فضای معرفتی متناسب با موقعیت اثباتی پس از انقلاب را ساخته و پرداخته می‌کرد و حاجات تئوریک آن دوره را بیش از هر کسی برآورده می‌نمود، اما چنین نشد.

در کنار معضل یادشده، وقوع جنگ تحمیلی و تداوم آن در طول هشت سال -که اصل حاکمیت سیاسی را به چالش کشیده بود- بخش عمده ظرفیت اجتماعی و نیروهای انقلابی را در خود فروبرد و توان نیروهای معرفتی بالقوه و بالفعل را مصروف خود ساخت. کسانی که بدون نظر و اعتنا به این شرایط تاریخی دشوار، درباره وضع علم اجتماعی اسلامی اظهار نظر



می‌کنند و خام‌اندیشانه و ساده‌انگارانه زبان به انتقادهای آن‌چنانی می‌کشایند، از این واقعیت‌های تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز غفلت می‌کنند و همه واقعیت‌ها را با هم و در کنار هم نمی‌بینند؛ از این رو تحلیل‌ها و تفسیرهای‌شان قابل دفاع و منطقی نیست. جالب اینکه /امام خمینی\* برای دوره پس از جنگ، در نظر داشت تحوّل ساختاری و عمیقی را در نهادهای علمی و فرهنگی ایجاد کند؛ چنان‌که در ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۳ تصریح کرد پس از جنگ، روند اصلاح را از مدارس علمی و دانشگاه‌ها که چونان قلب تپنده جامعه هستند، شروع خواهیم کرد (امام خمینی\*، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۱۵۱). در واقع ایشان می‌دانست با وجود آن همه دشواری و مشقّت که برای انقلاب ایجاد شده بود، نمی‌شد انتظار داشت در همه عرصه‌ها و ساحت‌ها حرکت شتابان و متوازن پدید آید و وعده‌ها و مقاصد فُدسی انقلاب محقق شوند؛ به بیان دیگر توقع ما از انقلاب باید نسبی و موقعیتی و ناظر به شرایط و محدودیت‌ها باشد نه انتزاعی و بی‌اعتنا به فضای غالب و مسلط. البته گفته و اندیشه معلق /امام خمینی\* در دوره تاریخی بعد هم با مانعی روبرو شد؛ چون با پایان‌یافتن جنگ و چندی پس از آن، استقرار نیروهای فن‌سالار و عمل‌گرا در دولت، این آرمان‌های اساسی به حاشیه رفتند و به جای آنها تلاش برای دستیابی به رشد اقتصادی در چارچوب الگوی توسعه تجدیدی، در دستور کار قرار گرفت.

## ۲- تجربه سیاستی تولید علم اجتماعی اسلامی در دهه‌های دوم و

## سوم انقلاب

متأسفانه شورای عالی انقلاب فرهنگی در دهه‌های دوم و سوم نقش مثبتی در این باره ایفا نکرد؛ به صورتی که این شورا تا سطح شورای یک وزارتخانه تنزل کرده بود و از این رو رسالتی که امام خمینی<sup>ره</sup> بر عهده آن نهاد، در این مدت به منزل نرسید. بر این اساس گفته شد که این جمع نتوانستند گامی در جهت تحوّل و تکامل نظام پژوهش و آموزش عالی بردارند (رشاد، ۱۳۸۴، ص ۶۰-۶۱). پس از انقلاب فرهنگی، تولید علم اجتماعی اسلامی تا حدود زیادی به فراموشی سپرده شد و این قبیل مباحث و تأملات به حاشیه رفت و جز پاره‌ای تحرکات و تکاپوهای انفرادی که برخاسته از دغدغه‌ها و حساسیت‌های شخصی بودند، کار چندانی انجام نشد. در این دهه‌ها، موضوعات دیگری برجسته شدند و چالش‌ها و تحولات سیاسی مجال ندادند که این مسئله عمده و زیربنایی در اولویت قرار گرفته و پیرامون آن، پژوهش‌های منسجم و کاوش‌های علمی انجام گیرد. مطالعات مفصلی که در این باره انجام شده، نشان می‌دهد در این دوره تاریخی تلاش شد به برخی جهت‌گیری‌ها و راهبردهای اساسی انقلاب دست‌اندازی شود (رفیع‌پور، ۱۳۷۶، صص ۱۴۷ و ۵۳۲). به این ترتیب این نقصان و کاستی مزمن همچنان باقی ماند و رو به گسترش و فزونی نهاد و صدمات و لطماتی بر فضای فرهنگی جامعه ما وارد ساخت. در سال‌های پایانی دهه ۸۰ آیت‌الله خامنه‌ای به‌درستی احساس می‌کرد اصالت و هویت فرهنگی انقلاب از این ناحیه، ضربه‌پذیر است و نمی‌توان این امر را مسکوت



گذاشت و به حاشیه برد؛ لذا دوباره این بحث را زنده کرد و نگرانی‌ها و ملاحظات خود درباره آن را بیان نمود. با این حال از آن مقطع تا کنون نیز گام‌های بلند و مؤثری برداشته نشده و در این زمینه پیشرفت چندانی به دست نیامد. این وضعیت ناخوشایند از یک سو سبب دل‌زدگی و خمودی هواداران و قایلان به علم اجتماعی اسلامی شد و از سوی دیگر جریان معرفتی سکولار با قوت بیشتری مدعی است که این ناکامی‌های پی در پی نشان‌دهنده امتناع دستیابی به برنامه علم اجتماعی اسلامی است.

از نخستین سال‌های دهه دوم انقلاب تا کنون، همواره رهبر انقلاب، نگاه و برداشت انتقادی خویش را به وضع علوم انسانی و میزان شتاب ما در این باره به‌صراحت بیان کرده است. از جمله ایشان گفته‌اند ما با دور شدن از مبدأ انقلاب نباید از «اهداف انقلاب» فاصله بگیریم، بلکه باید به این اهداف، نزدیک شویم. بر این اساس اگر در سال‌های اول انقلاب درباره علوم انسانی، کتاب‌های اسلامی کمی داشتیم، اکنون باید کتاب‌های بیشتری داشته باشیم؛ اگر اساتید کمی داشتیم، اکنون باید اساتید بیشتری داشته باشیم؛ اگر جهت بعضی از علوم، اسلامی نبود یا کمتر اسلامی بود، اکنون این خصیصه اسلامی بودن باید بیشتر شده باشد. با این حال بعضی از رشته‌های علوم انسانی دچار «وضع نامطلوبی» هستند؛ از جمله از برخی بخش‌های علوم انسانی در دانشگاه‌ها، گزارش‌هایی می‌رسد مبنی بر اینکه در دانشکده‌ای، دروسی که زیربناها و قاعده‌های اسلامی دارند، کنار زده می‌شوند و دروسی که پایه‌ها و زیربناهای غربی دارند، بیشتر تشویق و





ترویج می‌شوند. یا گفته می‌شود استادانی که نسبت به علوم انسانی برخاسته از مبانی اسلامی، انس و اعتقاد دارند، کنار زده می‌شوند یا واحدهای درسی‌ای که با این گونه علوم انسانی سروکار دارند، حذف می‌شوند، یا برای حذف آنها تلاش می‌شود. یا دانشجویانی که طرح‌هایی می‌نویسند که مایه‌های اسلامی دارند، مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی قرار می‌گیرند. باید با حساسیت با این موارد برخورد شود و نباید گذاشت میدانی باز شود برای اینکه «علوم برخوردار از تفکر اسلامی و مهندسی به هدایت اسلامی» منزوی شوند و کنار بمانند. به باور ایشان در علوم انسانی، آن کاری که باید در مجموعه دانشگاه‌ها انجام شود، مشاهده نمی‌شود. هرچند تلاش‌هایی می‌شود، اما باید بعد از گذشت سیزده سال از پیروزی انقلاب، یک کار اساسی در این زمینه کرده باشیم. زمانی را که ما از اول انقلاب تا کنون گذرانده‌ایم، زمان کمی نیست و قاعده‌اش این است که در چنین مدتی توانسته باشیم «بخش عمده» ای از کار را پیش ببریم. البته هرچه هم دیرتر بشود، وضع بدتر خواهد بود (آیت‌الله‌خامنه‌ای، در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۹ آذر ۱۳۷۱، در: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=۲۹۶۷۱>).

به مناسبتی دیگر ایشان گفتند که پانزده سال از انقلاب گذشته و بیش از ده سال از عمر شورای عالی انقلاب فرهنگی سپری شده است، «جهت اسلامی‌دادن به کتاب‌های علوم انسانی در دانشگاه‌ها»، باید مدّت‌ها قبل حل شده باشد؛ چون این امر جزو اولین کارهای شورا بود؛ در حالی که وقت



این شورا به تصویب آیین‌نامه و اساس‌نامه و انتخاب رئیس دانشگاه می‌گذرد. برای این موارد وقت دو جلسه را می‌گیرند و بحث می‌کنند؛ در حالی که کتاب‌های درسی دانشگاه‌ها، اساس اسلام را برای دانشجویی که فردا می‌خواهد زمام امور مملکت را در دست بگیرد، زیر سؤال می‌برد (همو، ۲۹ آذر ۱۳۷۲، در: [https://farsi.khamenei.ir/news-\(content?id=۱۷۳۱۹](https://farsi.khamenei.ir/news-(content?id=۱۷۳۱۹)).

در دهه ۸۰ نیز همین انتقادات و اعتراض‌ها ادامه یافت؛ چنان‌که ایشان تأکید کرد ما در زمینه علوم انسانی بر خلاف آنچه انتظار می‌رفت و توقع بود، «حرکت مناسب و خوبی نکرده‌ایم»، بلکه نظریه‌های علوم انسانی را چونان «وحی مُنزل» از خاستگاه‌های غربی گرفته و به صورت قواعد تغییر نکردنی در ذهن‌مان جا داده‌ایم و بر اساس آنها، عمل و برنامه خودمان را تنظیم می‌کنیم و جالب اینکه شکست‌ها و ناکامی‌های ناشی از به‌کارگرفتن این نظریه‌ها را ناشی از خویش می‌انگاریم و خود را ملامت می‌کنیم؛ حال آنکه این نظریه‌ها غلط هستند (همو، در دیدار استادان دانشگاه‌ها، ۸ آبان ۱۳۸۲، در: [https://farsi.khamenei.ir/speech-\(content?id=۳۲۰۱](https://farsi.khamenei.ir/speech-(content?id=۳۲۰۱)). در جای دیگر، ایشان اظهار می‌کنند که با این همه تأکیدی که بر علوم انسانی شده است، همچنان همان اشکالات اولیه به قوت خودشان باقی هستند؛ به طوری که ما آغوش‌مان را به روی نظریه‌های غربی و وارداتی باز کرده‌ایم، در حالی که ما باید در زمینه علوم انسانی یک کار اساسی کنیم (همو، دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی،



۱۳ دی ۱۳۸۴). از نظر ایشان علوم انسانی کنونی، بومی و متعلق به ما و ناظر به نیازهای ما نیست و مسائل ما را حل نمی‌کند (همو، در دیدار اساتید و دانشجویان، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۷، در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۳۴۳۱>). این همه، نشان‌دهنده وجود پاره‌ای اختلال‌ها و کاستی‌ها در روند حرکت ماست و به هیچ رو جایی برای انکار و توجیه وجود ندارد.

همچنین دفتر همکاری حوزه و دانشگاه نیز در مرحله سوم از حیات خود (سال‌های ۱۳۶۹-۱۳۷۸) به صورت یکی از نهادهای رسمی همکار با سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت) در آمد (پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱).

### ۳- تجربه سیاستی تولید علم اجتماعی اسلامی در دهه چهارم انقلاب تا کنون

پس از آنکه آیت‌الله خامنه‌ای در پاییز سال ۱۳۸۸ بر ضرورت تحوّل در علوم انسانی تأکید کرد، شورای انقلاب فرهنگی آیین‌نامه‌ای را از تصویب گذراند که به موجب آن، «شورای تحوّل و ارتقای علوم انسانی» در زمستان همان سال با حضور بیست نفر از استادان دانشگاه و صاحب‌نظران حوزوی تشکیل شد و حدود ۱۸۰ جلسه برگزار کرد. این شورا در جلسات اولیه خود به این نتیجه رسید که شانزده رشته از رشته‌های علوم انسانی شامل علوم سیاسی، حقوق، روان‌شناسی، علوم تربیتی، تاریخ، اقتصاد،



ارتباطات، فلسفه، فلسفه دین، علوم اجتماعی، هنر، معماری، روان‌شناسی، مشاوره و چند رشته دیگر را در اولویت قرار دهد. آنگاه شانزده کارگروه مشتمل بر بیست نفر از استادان دانشگاه و صاحب‌نظران حوزوی تشکیل شد که تک‌تک اعضای آن با تصویب این شورا منصوب شدند. در جریان بحث‌ها، شورای تحوّل تصمیم گرفت چهار موضوع را بررسی کند:

- «کتاب‌های درسی» - که نخستین و مهم‌ترین مسئله است؛

- استاد؛

- دانشجو؛

- پایان‌نامه‌ها و مقالات پژوهشی در حوزه علوم انسانی.

همچنین چهار موضع مورد نظر شورا در تحوّل و ارتقای علوم انسانی

عبارت بودند از:

- اسلامی‌شدن - که مهم‌ترین امر است؛

- بومی‌سازی؛

- کارآمدی؛

- روزآمدی.

ما در هر برنامه درسی به این چهار موضع توجه داریم و هنگامی که برنامه‌ای در کارگروه مدوّن می‌شود و برای تصویب می‌آید، از این چهار زاویه بررسی می‌شود. درباره روزآمدی باید گفت ده سال پیش که این بحث مطرح شد، برخی برنامه‌های علوم انسانی ۲۵ سال بود که تغییر نکرده بود. درباره کارآمدی نیز یکی از مشکلات دانش‌آموختگان علوم انسانی این بود که جذب بازار کار نمی‌شدند؛ چون مهارت متناسب با رشته خود را



نمی‌آموختند. بومی‌سازی بر این امر توجه داشت که علوم انسانی موجود، مناسب جوامع غربی است و در فضای کشور ما چندان به کار نمی‌آید. از نظر اسلامی‌سازی چون نمی‌توان سال‌ها صبر کرد تا تحولات بنیادی در فلسفه علوم انسانی و رشته‌های دیگر رخ بدهد و بعد از متن آنها نتایجی برای درس‌های مختلف گرفته شود، سعی شد از شخصیت‌های دانشگاهی و حوزوی در زمینه اسلامی‌شدن علوم انسانی بهره‌مند شویم و پیشنهاد شد که به عنوان قدم اول و اقدام فوری، استادان انقلابی و متدین در دانشگاه‌ها و حوزوی‌ها آنچه را که دارند، بیاورند. از جمله کارهای صورت‌گرفته برای این منظور، ارتباط تعریف‌شده و سامان‌یافته با حوزه علمیّه قم است؛ چنان‌که شورای تحوّل علوم انسانی، دفتری مرتبط با گروه حوزوی شورای عالی انقلاب فرهنگی در قم دارد که اعضای این شورا، روحانیون تحصیل‌کرده و صاحب مراتب در علوم اسلامی هستند که در یکی از رشته‌های علوم انسانی نیز تحصیلات دانشگاهی دارند. برنامه‌ها پس از دو یا سه سال بررسی و آسیب‌شناسی تصویب می‌شود؛ به طوری که وقتی قرار است رشته‌ای از نو برنامه‌ریزی شود، سه یا چهار نفر از استادان، به کارگروه دعوت می‌شوند و برنامه را تنظیم می‌کنند. این برنامه‌ها پیش از آمدن به جلسه شورا، دو مرحله را طی می‌کند، یکی اینکه استادان رشته‌ها و مدیران گروه‌ها از سراسر کشور دعوت می‌شوند و برنامه را نقد می‌کنند و اشکالات احتمالی را تذکر می‌دهند؛ دیگر اینکه برنامه به قم فرستاده می‌شود و استادان دانشگاه و حوزه نیز درباره منابع و سرفصل‌ها و ساختار



برنامه، نظر می‌دهند. با این حال گاهی اتفاق می‌افتد که شورا برنامه را به طور کلی رد می‌کند یا نظر اصلاحی می‌دهد. تا کنون حدود نود برنامه درسی دانشگاهی بر اساس این فرایند، تصویب شده است. گام بعدی این است که سرفصل‌ها به وسیله استادان صاحب صلاحیت، به صورت کتاب تدوین شود؛ چنان‌که هر کتاب از سوی یک نویسنده و زیر نظر شورای سه‌نفره نگاشته می‌شود. در نهایت نیز کتاب‌های نگاشته‌شده به وسیله انتشارات سمت منتشر خواهند شد. اکنون حدود چهارصد عنوان کتاب در رشته‌های مختلف علوم انسانی در خط تولید است و حدود بیست کتاب نیز منتشر شده و در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند. همچنین برنامه‌هایی که به تصویب شورای تحوّل می‌رسد، به وزارت علوم می‌رود و در «شورای عالی برنامه‌ریزی و گسترش» مطرح می‌شود و سپس برای اجرا به دانشگاه‌ها ابلاغ می‌گردد (حداد عادل، ۱۳۹۸، ص ۲۱۳-۲۱۵).

همان‌طور که اشاره شد، معیارهای شورای تحوّل در علوم انسانی عبارت‌اند از:

- [۱]. معیار روزآمدی که معطوف به به‌روز بودن آموزش علوم انسانی است و هدفش این است مجموعه علوم انسانی، از مسئله‌ها و پرسش‌های نو، غافل و بی‌خبر نباشد. این معیار اگر به معنای روزآمد شدن آموزش علوم انسانی سکولار باشد، به ضدّ غرض اصلی تحوّل تبدیل خواهد شد.
- [۲]. معیار کاربردی بودن، علوم انسانی انتزاعی و ذهنی را رد می‌کند و به دنبال آن است که علوم انسانی به حلّ مسئله‌های عینی و واقعی بپردازد



و گره‌های زندگی روزمره را بگشاید. این معیار، چنانچه بر نفی و به‌حاشیه‌راندن مطالعات عمیق و بنیادی منتهی شود، برای ما که در پی تولید علوم انسانی اسلامی هستیم و می‌خواهیم با شالوده‌شکنی و تجدیدنظرهای اساسی آن را به وجود آوریم، یک عامل بازدارنده خواهد بود.

[۳]. معیار بومی‌سازی به معنای پرداختن به مسئله‌های وطنی و خودی و بومی به جای مسئله‌های وارداتی و غربی است و مبتنی بر این است که هر زیست‌بوم، واجد مسئله‌های خاص و گاهی منحصر به فرد است که نباید از فهم و حل آنها غافل بود. فارغ از این برداشت صحیح، اگر بومی‌سازی علوم انسانی به معنای پذیرش رویکرد پست‌مدرن باشد و تکثرگرایی، نسبی‌اندیشی و تنوع مطلق را تجویز کند و منکر وجود علوم انسانی جهان‌شمول و عام باشد، با فرهنگ و تفکر اسلامی، ناسازگار خواهد بود.

[۴]. معیار اسلامی‌سازی علوم انسانی که نشان می‌دهد علوم انسانی کنونی، هویت سکولار دارد و بر اساس تفکر مادی و گاه، الحادی بنا نهاده شده است. ما به عنوان مسلمان نمی‌توانیم جامعه را بر اساس آموزه‌های غیر دینی، مهندسی و طرّاحی نماییم؛ از این رو باید علوم انسانی اسلامی را ارائه کنیم. البته اسلامی‌سازی به معنای اینکه علوم انسانی موجود را اصل فرض کنیم و بخواهیم آن را به گزاره‌های اسلامی - آیات و روایات - تزیین نماییم، عملی باطل و ناروا است؛ چراکه علوم انسانی غربی، ماهیت و ذات سکولار دارد و هرگز قابل جمع با اسلام نیست؛ از این رو

به‌کار بردن تعبیر اسلامی‌سازی علوم انسانی صحیح نیست.

رئیس شورای «تحول و ارتقای علوم انسانی» تصریح می‌کند که ما مشکلات زیادی داریم؛ از جمله نداشتن بودجه و اینکه هنوز برخی مسئولان، تمایلی به تحول در علوم انسانی ندارند و آن را سیاسی می‌دانند و چنانچه بتوانند در هر قدم و قلم خدش‌های به آن وارد می‌کنند (حداد عادل، ۱۳۹۸، ص ۲۱۵). در عین حال وی می‌گوید یکی از اصول کار ما این است که تحول در علوم انسانی را از نظر اجرایی و مدیریتی در ارتباط و همکاری با وزارت علوم اجرا کنیم (همان، ص ۲۱۵). به عنوان یک جمع‌بندی کلان و نهایی در پایان این دوره، به‌صراحت گفته شده که در بیشتر رشته‌های اصلی علوم انسانی ما هنوز نتوانسته‌ایم حرکت چشمگیری انجام دهیم (احمدی، ۱۳۹۷، ص ۱۵).

این سیاست برخاسته از تذکر و هشدار جدی آیت‌الله خامنه‌ای در ماه‌های پس از فتنه سال ۱۳۸۸ است که تصریح کرد با آموختن علوم انسانی غربی به جوانان دانشجو، درحقیقت آنها را از فرهنگ خودی و ارزش‌های اسلامی دور می‌کنیم و تجدد را به طور رسمی بازتولید می‌نماییم. انتقاد ایشان از پذیرش تعداد زیاد دانشجو در رشته‌های علوم انسانی از همین دیدگاه بر می‌خاست. این انذار دربردارنده چند دلالت بود: نخست اینکه باید در میزان پذیرش دانشجو در رشته‌های قلمرو علوم انسانی تجدید نظر کنیم و اگر در شرایط کنونی ناچاریم خط آموزش علوم انسانی ادامه یابد، دست کم کمیّت‌ها را مهار کنیم و به نفوذ غرب در محیط‌های داخلی دامن نزنیم.





دیگر اینکه مشکل ما با علوم انسانی غربی به معنای تضاد با علوم انسانی یا علوم انسانی دیگران نیست؛ چون علوم انسانی نیاز جامعه است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت و تعطیل کرد؛ همچنان‌که تعصب ناروای شرقی و ایرانی نداریم و نمی‌گوییم چون علوم انسانی کنونی، غربی و ساخته بیگانگان است، از آموزش آن می‌گریزیم، بلکه مسئله ما مبادی و پاسخ‌های مادی و سکولار علوم انسانی است که با ماهیت و غایات دینی انقلاب اسلامی آشکارا ناسازگار است. ایشان در سخنرانی بعدی خویش و در ادامه این نظر افزود که ما باید علوم انسانی را از قرآن کریم استنباط و استخراج کنیم که اندوخته معرفتی قدسی و خودی ماست.

پیش از این تذکر صریح و لازم، شورای عالی انقلاب فرهنگی به خود آمد؛ زیرا در دوره کوتاه پس از انقلاب فرهنگی، عملاً از علوم انسانی غفلت شده بود. در روزگار طولانی پس از آن ایام نیز گام اساسی و مؤثری از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی در علوم انسانی برداشته نشد و اغلب، سرگرمی‌های جزئی و موردی موضوع مباحث این شورا بود. با خوشبینی می‌توان گفت در این سال‌ها در شورا فرهنگ، جایگزین علوم انسانی شد؛ چنان‌که در نقطه آغاز شکل‌گیری، علوم انسانی بر فرهنگ، غالب بود. البته حتی حساسیت نسبت به فرهنگ نیز تنها پس از هشدارهای آیت‌الله خامنه‌ای نسبت به تهاجم فرهنگی شکل گرفت و به علت تأکیدها، تکرارها و اصرارهای وی، به یک خط و جریان تبدیل شد؛ در غیر این صورت شورا همانند یک نهاد اداری و غیر انقلابی، سرگرم عزل و

نصب‌ها و مصوبه‌های روزمره می‌ماند.

### نتیجه‌گیری

بررسی کارنامه شورای عالی انقلاب فرهنگی نشان می‌دهد این شورا در رصد و یافتن چالش‌های اساسی انقلاب، منفعل بود و باید از بیرون و توسط آیت‌الله خامنه‌ای مشکلات اساسی به آن تفهیم و القا می‌شد. افزون بر آن حتی در مقام پرداختن به مسائل و حل آنها نیز شتاب درخوری نداشت؛ چنان‌که در علوم انسانی با وجود اینکه «شورای تحوّل و ارتقای علوم انسانی» در نیمه دوم سال ۱۳۸۸ شکل گرفت، اهداف آن تا کنون تحقق نیافته‌اند. مرحله نخست این برنامه که عبارت بود از سرفصل‌نویسی، سال‌ها طول کشید؛ در حالی که با توجه به حساسیت مسئله باید با شتاب بیشتری پیگیری می‌شد. بر خلاف موج نخست تجدید نظر در علوم انسانی که در سال‌های آغازین پیروزی انقلاب اسلامی شکل گرفت، این بار دستان جامعه علمی و نیروهای فکری انقلاب خالی نبود؛ هم بر حجم ظرفیت‌ها و امکانات افزوده شده بود و هم بر حجم فعلیت‌ها و کارهای انجام‌شده. علاوه بر این هم تجربه انقلاب فرهنگی در اختیار بود و هم نقش و تأثیر بسیار مخرب علوم انسانی تجدیدی در ریزش نیروی انقلابی و پدیدآمدن سیاست‌های رسمی غلط و شکل‌گیری فتنه اجتماعی آشکار شده بود. این همه، باید موجب شتاب‌گیری روند تولید علوم انسانی اسلامی می‌گردید؛ به طوری که باید در کوتاه‌مدت به نتایج مهم و قابل قبولی منتهی می‌شد؛ اما

تبدیل‌شدن شورای عالی انقلاب فرهنگی به یک نهاد دیوان‌سالار و اداری، سرعت و قدرت آن را ستانده بود.

بر اساس بررسی‌ها اغلب مدیرانی که در مراکز سیاست‌گذاری، مشورتی و پژوهشی، عهده‌دار مسئولیت‌های مرتبط با برنامه تولید علم اجتماعی اسلامی شده‌اند، کارآمد و توانمند نیستند یا این برنامه را «جدی» قلمداد نکرده و برای آن، زمان کافی اختصاص نمی‌دهند. در واقع با نگاه فرعی و حاشیه‌ای به این برنامه، چندان به آن اعتنا و التفات نمی‌شود و از این رو بسیاری از گفته‌ها و تصمیم‌ها در شعار و دستور باقی می‌مانند. تعدد مشغله‌های این مسئولان یا «بی‌تخصّصی» و بضاعت نظری ناچیز آنها در این زمینه موجب شده است اجرای بسیاری از طرح‌ها نه آهنگ شتابانی دارد و نه نتایج و آثار قابل دفاعی. هنگامی‌که کارگزار و عامل یک برنامه، کاردان و برای آن مناسب نباشد، هیچ‌گاه شعارها عملی نخواهد شد و حداکثر لایه نازک و بخش اندکی از آرمان‌ها و هدف‌ها تحقق خواهد یافت. به این ترتیب تجدید نظر اساسی در واگذاری برنامه تولید علم اجتماعی اسلامی و پاسخگوساختن متصدیان و مدیران امر بسیار ضروری و حیاتی است و بر اثر غفلت از آن، شیرازه کار از هم می‌پاشد و بنیان آن متزلزل و سست می‌گردد. اهمیت اختلال یادشده را نباید ناچیز شمرد؛ چون تحوّل در علوم انسانی، هم به جوشش درونی و هم به حمایت بیرونی نیاز دارد. خوشبختانه امروز جوشش درونی در فرزندان وجود دارد؛ اما حمایت بیرونی هم باید وجود داشته باشد و از جمله مصادیق این حمایت،





تبعیت دانشگاه و وزارت علوم از مصوبات «شورای عالی انقلاب فرهنگی» است؛ به گونه‌ای که هر مقدار در این شورا کار و تلاش شده است، باید «اجرایی» و «عملیاتی» شود (آیت‌الله خامنه‌ای، در دیدار استادان دانشگاه‌ها، ۱۳ تیر ۱۳۹۴)؛ اما در عمل چنین نشد و این خلأ و سستی عامدانه بر روند حرکت اثر منفی گذاشت.

حکمای مسلمان به‌درستی گفته‌اند که اشتغال انسان به عرصه‌ها و صناعات مختلف، موجب پریشانی و تحیر او می‌شود و او نخواهد توانست که هیچ کدام از آنها را به کمال مستعد و مطلوبش برساند؛ چون کسب کمال هر رشته و صنعتی محتاج صرف وقت و توجه شایسته است؛ اما اگر وقت و توجه، مصروف موضوع‌ها و حوزه‌های مختلف شود، همه آنها در مرتبه قصور و نقصان باقی خواهند ماند. از این رو گفته‌اند «مَنْ طَلَبَ الْكُلَّ، فَاتَهُ الْكُلُّ» و حتی اگر کسی در چند زمینه تخصص دارد، مشغول‌داشتن او به آنچه از میان اینها بدان بصیرت و بضاعت بیشتر دارد، اولی است تا اینکه یک کار را به اتقان و استحکام به جا آورد؛ همچنین گفته شده که هرگز نباید «دو کار» را به «یک مرد» سپرد یا «یک کار» را به «دو مرد» تا کارها، نظام‌یافته و به‌سامان انجام شوند. اگر یک مرد را به دو کار فراخوانند، همیشه از آن دو کار، یکی دچار خلل و نقصان باشد؛ بدین جهت اگر مرد به هر یک از این دو کار اهتمام داشته باشد، در آن کار دیگر، خلل می‌افتد؛ از این رو هر که در پی دو کار است، همواره هر دو کار او مبتلا به نقصان و عیب است و او مقصر و ملامت‌زده



انگاشته می‌شود. از طرف دیگر هر گاه دو مرد را به یک کار بخوانند، آن، بدین افکند و این، بدان و چنین است که آن کار، ناکرده مانده یا دچار خلل و کاستی و این دو فرد، همواره در دل می‌اندیشند که اگر من در این کار اهتمام بورزم و رنج و مشقت را بر خود روا دارم، تصوّر خواهد شد که این به سبب کفایت و کاردانی رقیب است، نه تلاش و کوشش من. حاصل اینکه هر یک، آن دیگری را مقصّر معرفی می‌کند؛ در حالی که اگر به اصل بازگردیم، مقصّر کسی است که که دو مرد را یک کار فرموده است (طوسی، ۱۳۸۳، صص ۲۱۳-۲۱۴) و نیز گفته‌اند هر صنعت که تعلق به «تفگّر» دارد، صاحب صنعت باید «فارغ‌دل» و «مرفّه» باشد و اگر وضع او بر خلاف این باشد، تیرهای فکر او پراکنده شوند و بر هدف صواب به جمع نیایند؛ زیرا که این غرض، جز به «جمعیت خاطر» میسر نشود (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۶۹، ص ۲۷).

## منابع

۱. احمدی، احمد؛ «وجه تمایز علوم انسانی در اسلام و غرب»، فصلنامه مدرّس علوم انسانی؛ دوره اول، ش ۲، ۱۳۶۹.
۲. —؛ «صدای مان به جایی نرسید»، ماهنامه عصر اندیشه؛ ش ۱۷، تیرماه ۱۳۹۷.
۳. اسکاچپول، تدا؛ «دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران»، ترجمه محمدتقی دلفرو؛ فصلنامه مطالعات راهبردی؛ ش ۱۹، ۱۳۸۲.
۴. پارسانیا، حمید؛ حدیث پیمانه: پژوهشی در انقلاب اسلامی؛ قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۷۷.
۵. حداد عادل، غلامعلی؛ «ضرورت استفاده از ظرفیت حوزه و دانشگاه برای اسلامی سازی علوم»، فصلنامه علوم انسانی اسلامی صدرا؛ ش ۳۰-۳۱، ۱۳۹۸.
۶. حسینی بهشتی، سیدمحمد؛ ولایت، رهبری، روحانیت؛ تهران: بقیعه، ۱۳۸۶.
۷. خامنه‌ای، سیدعلی؛ سخنرانی‌ها و پیام‌های گوناگون (از ۱۳۶۸-۱۳۹۸)، پایگاه اطلاع‌رسانی مؤسسه پژوهشی انقلاب اسلامی، در: [www.khamenei.ir](http://www.khamenei.ir).
۸. خمینی، سیدروح‌الله؛ صحیفه امام؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار



- امام خمینی<sup>ره</sup>، ۱۳۷۸.
۹. رشاد، علی‌اکبر؛ دین‌پژوهی معاصر؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۰. رفیع‌پور، فرامرز؛ توسعه و تضاد؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۶.
۱۱. سروش، عبدالکریم؛ علم چیست، فلسفه چیست؟؛ تهران: صراط، ۱۳۶۸.
۱۲. —؛ تفرج صنّع: گفتارهایی در اخلاق و صنعت و علم انسانی؛ تهران: صراط، ۱۳۶۹.
۱۳. —؛ درس‌هایی در فلسفه علم‌الاجتماع: روش تفسیر در علوم اجتماعی؛ تهران: صراط، ۱۳۷۴.
۱۴. —؛ رازدانی و روشنفکری و دینداری؛ تهران: صراط، ۱۳۷۷.
۱۵. —؛ سیاست‌نامه، ج ۲: آئین شهریاری و دین‌داری؛ تهران: صراط، ۱۳۷۹.
۱۶. طوسی، خواجه نظام‌الملک؛ سیرالملوک؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۷. فارسی، جلال‌الدین؛ زوایای تاریک؛ تهران: حدیث، ۱۳۷۳.
۱۸. فوران، ژان؛ «تحلیل نظری از انقلاب ۱۹۷۷-۱۹۷۹ ایران»، ترجمه صدرالدین موسوی؛ پژوهش‌نامه متین؛ ش ۱۹، ۱۳۸۲.
۱۹. فوکو، میشل؛ ایران روح یک جهان بی‌روح؛ ترجمه نیکو سرخوش و

- افشین جهان‌دیده؛ تهران: نی، ۱۳۷۹.
۲۰. کارنامه پژوهشی پژوهشکده حوزه و دانشگاه؛ قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی؛ جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن؛ تهران: چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۶۸.
۲۲. —؛ «این، اولین قدم بود»، انقلاب ناتمام- ویژه‌نامه هفته‌نامه ۹ دی؛ ۲۵ شهریور، ۱۳۹۱، الف.
۲۳. —؛ «مصاحبه با مدیران همایش تحوّل در علوم انسانی»، تحوّل در علوم انسانی؛ ج ۳ (مجموعه مصاحبه‌ها و دیدارها)، قم: کتاب فردا، ۱۳۹۱، ب.
۲۴. —؛ «سخنرانی در جمع پژوهشگران»، پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، ۱۳۹۵، در:
- <http://mesbahyazdi.ir/node/6330>.
۲۵. مطهری، مرتضی؛ بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر؛ تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
۲۶. نظامی عروضی سمرقندی، احمدین عمر؛ چهار مقاله؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.